

## کارآمدی تجربه دولت اصلاحات؛ سنجش تئوریهای گذار به دولت دموکراتیک

دکتر احمد خالقی\*

### چکیده

بحران در ساختار سیاسی و بحث مشروعیت دو پایه مهم نظریه‌های گذارند. تئوریهای کنشگرانه و ساختارگرایی به عنوان دو نوع از این نظریه‌ها مطرح‌اند. تلاش برای تلفیق این دو نظریه و رسیدن به دیدگاهی جامع‌تر بخش مهمی از ادبیات سیاسی را تشکیل می‌دهد. در این مقاله بعد از بررسی این دیدگاهها تلاش شده تا دوره اصلاحات در ایران طرح و به نوعی با استناد به این تئوریها نقد شود.

**کلیدواژه:** مشروعیت، اصلاحات، گذار، کنش‌گران، ساختارگرایی.

## مقدمه

بحث از مشروعیت و به‌خصوص مشروعیت سیاسی در ادبیات معاصر مرهون وبر است. او همواره بر نقش باور<sup>۱</sup> سیاسی شهروندان در مورد نظامهای سیاسی تأکید داشت. به اعتقاد او مشروعیت سیاسی «باور به مشروعیت عاملان اجتماعی و مناسبات قدرت از سوی تمامی کسانی است که با آن درگیرند اعم از اینکه تابع باشند یا غالب» (Weber, 1968: 213). اینان به‌خصوص تابعان مناسبات قدرت را همان‌گونه که هست می‌پذیرند (Ibid: 213).

در ادبیات نخستین موج دموکراتیزاسیون و توسعه سیاسی تعریف یادشده تبدیل به گفتمان غالب گردید. برای مثال، تعریف لیپسیت از مشروعیت که آن را به توانایی «ایجاد و حفظ این باور که نهادهای سیاسی موجود بهترین و مناسب‌ترین نهادهای سیاسی برای جامعه‌اند» (Lipset, 1958: 86) محدود می‌نماید، جنبه ذهنی این عنصر را به‌وضوح نشان می‌دهد.

آنچه در این تلقی از مشروعیت نهفته است آن است که تضعیف این باور، یعنی برحق بودن مناسبات قدرت و نظامهای سیاسی می‌تواند به عامل بحران و سقوط آن نظامها تبدیل شود. تالی منطقی اینگونه نظریه‌پردازی می‌تواند به چیزی ختم شود که بیتهام بر آن انگشت می‌گذارد: «علت فروپاشی رژیمهای کمونیستی در ۱۹۸۹م در اروپای شرقی بیش از آنکه مشکل خود نظام حکومتی باشد ناشی از ناکارآمدی روابط عمومیها بوده است» (Beetham, 1991:9). این تحلیل به سرعت می‌تواند در این موضع قرار بگیرد که علت اصلی و اساسی بحران این جوامع را باید در مبارزه تبلیغاتی رسانه‌های سرمایه‌داری جست و جو کرد.

منتقدان متأخر این نظریه، در بررسی مشروعیت به دو دسته «ساختارگرایان» و حامیان «کنش عاملان سیاسی» تقسیم می‌شوند. گروه اول بررسی بحران را منوط به مطالعه روابط ساختاری، به‌خصوص در قلمرو اقتصادی-اجتماعی می‌دانند و بر این باورند که بحران در مناسبات عینی و به‌ویژه مناسبات طبقاتی عامل اساسی بحران مشروعیت است، اما گروه دوم بر کنشهای عاملان سیاسی و اینکه چگونه در زمینه‌های مختلف بر باورهای ذهنی شهروندان تأثیر می‌گذارند تأکید می‌کنند. به بیان دیگر کنشهای صاحبان قدرت و توان‌شان در توجیه مشروعیت قانونی خود از یک‌سو و

کنشهای شهروندان در بیان مخالفت‌شان علیه نظام حاکم از سوی دیگر که در مرکز بحثهای عمومی بر سر مشروعیت تاریخی نظامهای سیاسی خاص صورت می‌گیرد، محور اساسی مباحث دسته اخیر است (Ibid; Habermas, 1994).

### ساختارگرایان

متفکران این نحله در توجیه بحران، عموماً به چهار دسته تقسیم می‌شوند. مهم‌ترین آنها تأکید بر پیش‌شرطهای اقتصادی را مؤثرترین عنصر شکل‌گیری بحران می‌دانند. متفکران مارکسیست، نظیر پولانزاس از مهم‌ترین شارحان این نظریه‌اند. هرچند که در نگاه ساختاری او تأکید بر دستگاه‌های ایدئولوژیک و نقش رهبری سیاسی از اهمیت خاصی برخوردارند. بسیاری از نظریه‌پردازان غیرمارکسیست هم بر این سیاق از تحلیل، گرایش دارند. البته باید توجه داشت که گروه اخیر مباحث خود را معطوف به تبیین شرایط عبور به دموکراسی می‌نمایند. به نظر آنها درجه خاصی از ثروت و پیشرفت اقتصادی پیش‌نیاز شکل‌گیری ثبات سیاسی در شکل حکومت‌های دموکراتیک است (Lipset, 1958: 53).

گروه دیگری از شارحان ساختارگرا بر فرهنگ سیاسی، به مثابه نظامی از باورها و ارزشها تأکید می‌نمایند. به نظر این گروه سنت‌های تاریخی اجتماعی بستر شکل‌گیری مشروعیت سیاسی را سامان می‌دهند (Almond & S.Verba, 1963). سومین دسته، سابقه تاریخی و حصول شکل‌بندیهای تاریخی ویژه در هر کشوری را بستر شکل‌گیری بحران معرفی می‌نمایند. این گروه مباحثی نظیر شکل‌گیری وحدت ملی، تقابل سنت و مدرنیته، رابطه پلورالیسم و حکومت مرکزی و امثال اینها را از عناصر اساسی وقوع بحران می‌دانند (پای ۱۳۸۰) دسته چهارم بر روی تأثیر عناصر خارجی تأکید دارند؛ مباحثی نظیر نظریه‌های وابستگی تقسیم کار جهانی، موقعیت ژئوپولیتیک، نقش قدرتهای بزرگ و امثال این موارد مهم‌ترین عناصر نظام تحلیلی این گروه در ردیابی بحران و ثبات‌اند (Huntington, 1984).

### کنشگران

تلاش این گروه معطوف به تأکید بر نقش عوامل اجتماعی، به‌خصوص «الیتها» و نگاه به عوامل خرد، برخلاف توجه به عناصر کلان و تاریخی است. انگیزه بسیاری از اینان ارائه تبیین و توجیه نظری برای عبور به نظامهای دموکراتیک است. آنچه در این

نظریه‌پردازی به صورت بارز خود را نشان می‌دهد تلاش برای ارائه دستورات عملیاتی است که فعالان سیاسی باید با به‌کارگیری آنها نقش تاریخی خود را در این فرایند ایفاء نمایند. از پیشروان این گرایش می‌توان به راستو اشاره کرد که با ارائه الگویی دینامیک تلاش می‌کند تا به این سؤال پاسخ دهد که شرایط لازم برای موفقیت حصول به دموکراسی چیست؟ (Rustow, 1970). به نظر او نظریاتی را که تاکنون مطرح شده‌اند می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: عده‌ای بر روی برخی مؤلفه‌های اقتصادی نظیر درآمد سرانه گسترش شهرنشینی و امثال اینها تأکید دارند؛ به باور گروهی دیگر باید توجه خود را به نگرشهای ذهنی شهروندان معطوف کرد. رسیدن به درجه‌ای از رشد فرهنگی و حصول پارامترهایی نظیر تساهل و تسامح، قبول و اجماع برسر اینکه اختلافات از طریق یک مکانیزم تصمیم‌گیری توافقی حل شود شرط لازم برقراری حکومت دموکراتیک در یک جامعه است؛ تحلیل سوم بر کارویژه‌های نهادهای معینی از جامعه تأکید می‌نماید به نظر اینان نحوه اقتدار در درون نهادهایی مانند کلیسا، خانواده، اتحادیه‌های کارگری و... بسترساز اصلی نحوه اعمال قدرت در سطح ساختارهای کلان تصمیم‌گیری سیاسی‌اند. هرچه روابط در درون این نهادها دموکراتیک‌تر باشد می‌توان توقع روابط مشابه در سطوح کلان‌تر تصمیم‌گیری سیاسی را نیز داشت.

راستو در نقد نظریات یاد شده به این نکته اشاره می‌کند که هیچ‌کدام به مسئله چگونگی به‌وجود آمدن دموکراسی نمی‌پردازند بلکه تلاش خود را معطوف به آن می‌کنند که چگونگی تداوم دموکراسی را شرح دهند. طبیعی است که چنین رویکردی ناگزیر مجبور است به تحلیل داده‌هایی بپردازد که از کشورهای دموکراتیک به‌دست می‌آید. برای راستو مسئله اساسی نحوه تأسیس دموکراسی است. او برای ورود به بحث پیشفرض معرفت‌شناسانه‌ای دارد و آن نقد دیدگاههای تعیین‌گرایانه در علوم اجتماعی است. به نظر او در این علوم نمی‌توان توضیحی تام از وقایع ارائه کرد. بنابراین همواره باید ترکیبی از قانون و بخت را برای تحولات اجتماعی مدنظر داشت. چنین رویکردی نهایتاً به نوعی احتمال‌گرایی منجر می‌شود.

از سوی دیگر، نزد راستو، تبیین یک‌سویه از رابطه اقتصاد و سیاست نیز قابل قبول نیست. برای او حیطة عمل سیاسی از نوعی استقلال برخوردار است. بر این مبنا، باید بتوان توضیح داد که چگونه شرایط اقتصادی می‌تواند به مؤلفه‌های اقدام سیاسی تبدیل شود. عمل‌گرایی راستو در زمینه رابطه فرهنگ و سیاست نیز دیده می‌شود. به باور او

تنها زمینه‌های فرهنگی نیستند که به صورت یک‌طرفه منجر به عمل سیاسی خاص می‌شوند بلکه عمل سیاسی نیز می‌تواند زمینه‌های به وجود آمدن گونه اجتماعی خاصی را سامان دهد. به بیان دیگر تنها دموکراتها نیستند که دموکراسی را می‌سازند بلکه دموکراسی نیز می‌تواند دموکرات بسازد.

راستو، از مجموعه این مباحث به این نتیجه می‌رسد که اولاً هر کشور با توجه به شرایط انضمامی خود راههای گذار به دموکراسی را طی خواهد کرد و ثانیاً این فرایند گذار فرایندی مرحله‌ای است که در آن هر مرحله از ویژگیهای مختص به خود و نیز عاملان متناسب این ویژگیها برخوردار خواهد بود. این رویکرد شرایطی را فراهم می‌کند که طی آن اقشار مختلف اجتماعی اعم از تابعان یا حاکمان هریک می‌توانند نقش مفیدی را در هر مرحله خاص از فرایند گذار ایفاء نمایند.

الگوی کلی راستو برای گذار به دموکراسی دارای سه مرحله و یک پیش‌زمینه است. این پیش‌زمینه یکپارچگی ملی است که در سامانه نظری راستو از اهمیت زیادی برخوردار است. چون عدم اعتقاد به آن به وسیله بازیگران سیاسی می‌تواند منجر به فروپاشی جامعه سیاسی شود. اما مرحله اول یا مرحله مقدماتی<sup>۱</sup> وجود یک نزاع سیاسی طولانی و بلندمدت است. شرط چنین منازعه‌ای اولاً وجود نیروهای ثابت‌قدم نزد دو طرف دعوا و نیز موضوع اختلاف - دارای اهمیت - برای هر یک از دو طرف می‌باشد.

از ویژگیهای اساسی مرحله مقدماتی قطبی شدن فضای سیاسی است. البته منازعه هنگامی می‌تواند منجر به دموکراسی شود که وارد مرحله دوم یا مرحله تصمیم<sup>۲</sup> گردد. برای راستو این به آن معناست که رهبران جناحهای درگیر به این باور برسند که نمی‌توانند به تمامی ایدئالهای خود دست یابند، بنابراین ناگزیراند با تقلیل خواسته‌های خود، به راه‌حل و اجماعی حد وسط تن دهند. چنین تصمیمی - که بستگی به تواناییهای فکری، تحلیلی نخبگان طرف منازعه دارد - کاری بس دشوار است و به همین دلیل راستو آن را خاصه برخی از رهبران هوشمند می‌داند. مرحله نهایی و سوم مرحله عادت<sup>۳</sup> است که طی آن دو طرف یاد می‌گیرند که حد واسط شکل گرفته در مرحله تصمیم را تبدیل به شاکله حسی رفتاری خود نمایند. با چنین ویژگی‌ای، تثبیت

---

1 . Preparatory Phase

2 . Decision Phase

3 . Habituation Phase

و گردش روالهای دموکراتیک ممکن خواهد شد. امکان مزبور منوط به دو تضمین است، یکی آنکه نخبگان تصمیم‌گیر بر تصمیم خود، یعنی پذیرش راه‌حل دموکراتیک برای حل منازعات بایستند و دوم آنکه بتوانند شهروندان را نیز وارد بازی و وادار به رعایت قواعد آن نمایند. رسیدن به این شرط آخر منوط به آن است که راه‌حل دموکراتیک بتواند مشکلات مردم را کاهش دهد. شاید به عنوان نتیجه‌گیری بتوان به این مسئله اشاره کرد که نزد راستو، اجماع موضوعی است که طی فرایند فعل و انفعالات نیروها شکل می‌گیرد و دموکراسی، اجماع و فرایند، سه موضوع غیرقابل تفکیک می‌باشند.

دیدگاه‌های راستو و تأکیدش بر فاعلان و فرایندی دیدن دموکراتیزاسیون نقطه‌شروعی برای گروه دیگری از نظریات گردید. نظریاتی که فرایند گذار را بیش از پیش به ازاده‌گرایی نزدیک می‌نمایند (Schmitter 1979; Linz & Stepan, 1996). در این میان نظرات اودانل و اشمیت در کتاب *گذار از حاکمیت اقتدارگرا* از اهمیت بیشتری برخوردار است (O'Donnell & Schmitter, 1986). تلاش این دو متفکر معطوف به توضیح متلاشی شدن و گسست از رژیم اقتدارگراست و به این بهانه دوره‌ی میانی بین فروپاشی این رژیم و تأسیس نظامی دموکراتیک را توضیح می‌دهند. این توضیح مبتنی بر رویکردی الیت‌محور است که نقطه‌ی آغاز فروپاشی را در عوامل داخلی و به‌خصوص چندپارگی‌های درون رژیم اقتدارگرا و شکاف میان جناح تندرو و میانه‌رو می‌داند. میانه‌روها باید متوجه باشند که با به‌دست آوردن میزانی از حقوق و آزادیها خطر، عکس‌العمل رژیم جدی است. لذا باید تمهیداتی را بیندیشیند تا مانع این اقدام شوند.

راه‌حلی که این کتاب معرفی می‌کند دادن تضمین به مخالفان است مبنی بر اینکه قصد ندارند منافع حیاتی آنها را به خطر بیاندازند. موفقیت در این مرحله منوط به مذاکرات بین دو جناح و شکل‌گرفتن یک توافق است. توافقی که بر مبنای آن قواعد اعمال قدرت به‌گونه‌ای سامان می‌یابد که منافع حیاتی دو طرف به خطر نیفتد. نکته‌ای که باید به آن دقت کرد این است که توافقات انجام‌شده در پاره‌ای از موارد منجر به مناسباتی غیردموکراتیک می‌شوند. اما باید دانست که کارویژه اساسی‌ای که از این توافق انتظار می‌رود فراهم کردن شرایط بلندمدت امکان گذار به مرحله‌ی دموکراتیک است. این کارویژه باید تندروها را کنترل و ترس میانه‌روها را از بین ببرد. در مرحله‌ی بعد توافق

نخبگان باید به وسیله کنشگران جمعی و غیرالیت وارد حیطه‌های عمومی اجتماعی شود. نویسندگان مزبور با تأکید بر نقش نخبگان و تصمیم‌گیریه‌ای آنان به این نتیجه می‌رسند که در فرایند گذار نمی‌توان قطعیت حصول به نتیجه را پیش‌بینی کرد. بسیاری از مسائل منوط به هوشمندی نخبگان تصمیم‌گیر است و هر آن امکان بازگشت به عقب وجود دارد و هیچ تضمینی برای جلوتر رفتن، به غیر از تواناییهای نخبگان موجود نیست. تالی منطقی این عدم تعین و قاعده‌مند نبودن، عدم اعتقاد به چارچوبهای ساختاری است. مجموعه این عوامل منتج به این نتیجه‌گیری می‌شود که شکست رژیم اقتدارگرا ضرورتاً نمی‌تواند منجر به روی کارآمدن رژیمی دموکراتیک شود. برای مثال خیزش عمومی ناشی از منازعه میان تندروها و میانه‌روها می‌تواند تبدیل به یک پوپولیسم آنارشستی و یا انواع دیگری از رژیمهای توتالتر گردد.

اشمیتز و اودانل با توجه به تأکید بر عمل نخبگان و نفی تأثیرات ساختاری، چند توصیه تاکتیکی برای هواداران این نظریه ارائه می‌کنند. ابتدا رعایت جانب احتیاط یعنی مطرح کردن خواسته‌های میانه‌روانه، حمایت از حرکات تدریجی و انتخاب اصل همکاری با جناحهای میانه‌روتر حاکم. جنبه دیگر داشتن تحلیل سیاسی درست است و لازمه درست بودن، دیدن محدودیتهای دوران گذار و داشتن توقعات محدود و خاص از آن است. هر نوع چپ‌روی می‌تواند کل فرایند مزبور را به خطر اندازد.

نکته اساسی دیگری که در این نظریه باید به آن توجه کرد موقعیتی دیدن صحنه عمل سیاسی است. فاعلان باید به شدت مراقب باشند که چه حرکتی مجاز است، «مجاز بودن» به معنای آن است که اولاً اقدامات منجر به آن نشوند که تمامی جناحهای حاکم با یکدیگر متحد شوند در نتیجه بتوانند کل بازی را به هم بزنند و ثانیاً اینکه بتواند موازنه نیروها را به نفع اصلاح‌طلبان تغییر دهد. استعاره‌ای که نویسندگان برای توصیف این وضعیت به کار می‌برند بسیار رساست: کیش و مات کردن شاه طرف مقابل ممنوع است. چنین اقداماتی منوط به داشتن صبر است برای مثال نباید نیروهای مسلح را تحریک کرد. باید شرایط نابرابر را پذیرفت و تحقق اهداف بلند پروازانه را به بلندمدت واگذار کرد. یکی دیگر از تبعات موقعیتی دیدن، عدم امکان تصمیم یک مورد از گذار به موارد دیگر است. باید دانست که توزیع مهره‌ها در آغاز گذاره‌های متفاوت، گوناگون است و ظرفیت بازیگران، نحوه چیدمان نیروها، اهداف و تواناییهای آنان از جمله مسائلی است که باید در نظر گرفته شوند. شاید بتوان منظور نویسندگان را با

یک مثال روشن کرد. عمل سیاسی در دوره گذار همانند حرکت شطرنج باز در حین بازی است. هر حرکت باید با توجه به نحوه چیدمان نیروها و تاکتیک‌هایی که در آینده موردنظر دارید و حدسی که از حرکات طرف مقابل می‌زنید انجام گیرد.

نظریات اشمیتر و اودانل با نظریات راستو در برخی نکات وجه اشتراک دارند. از آن‌جمله، عدم اعتقاد به پیش‌شرط‌های اجتماعی - اقتصادی برای دموکراسی که تالی منطقی آن، این دو نظر را به یک نقطه مشترک دیگری می‌رساند و آن تأکید بر عمل سیاسی و اعتقاد به استقلال حیطة سیاسی است. نقطه مشترک دیگر دیدن دموکراسی به عنوان یک هدف دسته دوم و راه‌حلی برای مصالحه است. قبول چنین مسئله‌ای بازیگران را مقید به آن می‌کند که از تحمیل ترجیحات خود ابا داشته و همواره به دنبال راه‌حلی میانه باشند که در آن طرف مقابل حذف نخواهد شد.

اما نقاط افتراق آنان در توقعی است که هریک از مرحله گذار دارند. راستو این مرحله را مرحله‌ای طولانی می‌داند و به نظر می‌رسد که علت آن، تأکیدش بر دیدن دموکراسی به مثابه نوعی از شاکله‌های حسی رفتار اجتماعی است که تحت عنوان عادت کردن یا خو گرفتن از آن یاد می‌کند. اما اشمیتر و اودانل بالعکس دوره گذار را دوره‌ای به مراتب کوتاه‌مدت‌تر می‌دانند. تبعات چنین تفاوتی را باید در نقطه دیگری هم دید و آن نقش جنبش‌های توده‌ای و عاملان غیرالیت نظیر احزاب و سندیکاها و... است که برای راستو در مرحله مقدماتی نقش بسیار مهمی دارند و باید به آنها توجه نمود.

### نقد نظریه‌های «کنشگران»

مهم‌ترین انتقادات بر آن است که از نظریه‌های مزبور، چارچوبی را که الیتها در درون آن می‌توانند عمل کنند دیده نمی‌شود. این چارچوبها به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول با مطرح کردن کنشگران جمعی، نظیر کارگران، فردگرایی و اتمیزم، نظریات یاد شده را به چالش می‌کشند (Collier & Mahoney, 1997). اینان بر این باورند که اعتراضات این گروهها نقشی بسیار اساسی هم در بروز بحران مشروعیت و هم در تداوم آن دارند. ضمن اینکه حضور این عناصر می‌تواند نقشی بسیار اساسی در محدود نشدن دستاوردهای گذار - یعنی محدود نشدن به دموکراسی محدود - ایفا نمایند. به عبارت دیگر انتقادات این دسته از متفکران دارای دو جنبه توصیفی و ارزشی است،



یعنی برای گروههای مزبور هم نقش مبدع و شروع‌کننده بحران و هم نقش حامیان تداوم اصلاحات را قایلند.

دسته دوم از منتقدان بحث چارچوب را در حیطه اقتصاد سیاسی مطرح می‌کنند (Haggard & Kufman, 1997) به نظر اینها، اگر بپذیریم که چانه‌زنی بخشی اساسی از نظریات کنشگرانه را شکل می‌دهد با یک سؤال بسیار واضح روبه‌رو خواهیم شد: چرا دو طرف بر سر میز مذاکره حاضر می‌شوند و هریک دارای چه منابعی برای پیش بردن مذاکرات و چانه‌زنی هستند؟ به نظر این منتقدان، منافع و منابع هریک از دو طرف نقشی اساسی در موازنه قوا - طی روند چانه‌زنی - دارند. نکته بدیهی دیگر که باید به آن توجه داشت، اتکا هریک از مذاکره‌کنندگان به نیروهای اقتصادی - اجتماعی‌ای است که به آنها امکان می‌دهد با تحریک و یا مطرح کردن آنها طرف مقابل را وادار به پذیرش نظریات خود نمایند. اما در همین نقطه باید توجه داشت که این نظریات خود باید مورد حمایت نیروهای اجتماعی مزبور باشند. حتی دیدن تغییر به مثابه نوعی تغییر در موازنه نیروها که محتاج به جدا کردن جناحهای میانه‌روتر رژیم خواهد بود منوط به توجه به منافع آنها، از جمله منافع اقتصادی‌شان است.

در مجموع به باور منتقدان، چانه‌زنی و عمل کنشگران را باید در زمینه‌ای انضمامی دید و نه در خلأ. انضمامی دیدن منوط به توجه به پارامترهای اقتصادی - اجتماعی و قرار دادن رفتار فاعلان در ارتباط با این پارامترهاست. بنابراین تلفیق نگاهی کنشگرانه همراه با پارامترهای ساختاری، برای دوره گذار، اجتناب‌ناپذیر است. پارامترهای ساختاری دربردارنده مؤلفه‌های تاریخی به همراه شرایط اقتصادی - اجتماعی است و مهارت چانه‌زنی، دیدن این پارامترها و دانستن چگونگی عملکرد و استفاده از آنهاست و تداوم اصلاحات منوط به پیوند زدن آن با منافع و شرایط عینی گروههای اجتماعی اقتصادی است تا بتوان از آنها به عنوان حامیان استفاده کرد. چنین تحلیلی ضرورتاً راه‌حلی را که برای رژیم (مثلاً) پاتریمونیال ارائه می‌کند متفاوت با راه‌حل رژیم توتالیتراست. بنابراین قرار دادن کنش کنشگران در زمینه‌ای که در آن فعالیت می‌کنند یا به عبارت دیگر «رخداد ساخت یافته» راه‌حل مشکل است.

### تلفیق نظریه کنشگرانه و عوامل ساختاری

از مهم‌ترین نظریه‌پردازانی که این تلاش را وجه همت خود قرار داده‌اند خوان لینز و آلفرد استپان را می‌توان نام برد. در مرحله اول، بررسی آنان معطوف به ساختارها

نیست. برای آنها دولت دارای حاکمیت، پیش‌شرط دموکراسی است. دموکراسی باید متکی بر اقتداری سازمان‌یافته باشد و نتایج آن نباید منجر به فروپاشی اقتدار شود. مسئله دوم توجه به نوع رژیم است که در نقطه شروع گذار قرار دارد. رژیم اقتدارگرا، توتالیتر، پاتریمونیال یا بعد از توتالیتر (چهار نوع رژیم غیردموکراتیک دوره مدرن) رژیمهایی متفاوتند که باید بر مبنای چهار متغیر تکثر، ایدئولوژی، بسیج و رهبری طبقه‌بندی شوند. راههای قابل تصور گذار برای هر یک از این رژیمها متفاوت‌اند و می‌توان آنها را در چهار نوع طبقه‌بندی کرد: انعقاد پیمان، شکست در جنگ، شکل‌گیری حکومت موقت و واگذاری قدرت از سوی نیروهای مسلح. تلاش بعدی آنها ارائه یکی از این راهها بر مبنای نحوه ترکیب عناصر چهارگانه تکثر، ایدئولوژی، بسیج و رهبری در هر رژیم است.

در ادامه، بررسی متغیرهای مربوط به کنشگران مدنظر قرار می‌گیرد مثلاً نخبگان دولتی، نظامیان و غیره. آنچه در این محور اهمیت دارد پایه‌های اجتماعی آنهاست. بعد از مشخص کردن ویژگیهای بنیادین کنشگران باید نحوه شروع گذارها و نیز تداوم آنها را بررسی کرد مثلاً خیزش جامعه مدنی، انقلاب، کودتا و...

متغیر دیگری که به وسیله این دو متفکر مورد بررسی قرار می‌گیرد و باید به آن توجه کرد تأثیرات بین‌المللی است. این تأثیرات شامل دخالت کشورهای دیگر، نوع ارزشها و هنجارهای مشروعیت بخش رژیمهای سیاسی در صحنه بین‌المللی و تأثیر گذارهای موفقیت‌آمیز بر روی سایر کشورهاست.

در خاتمه، تأثیر روندهای اقتصادی یا به عبارت دیگر اقتصاد سیاسی بر روی مباحث مشروعیت مطرح می‌شود. بررسی نشان می‌دهد گذارهای دموکراتیک عموماً در کشورهایی تحقق یافته‌اند که دارای سطح متوسطی از توسعه‌یافتگی بوده‌اند هرچند نمی‌توان نتیجه گرفت که ضرورتاً و لزوماً رسیدن به این سطح، موجب تحول در ساخت سیاسی خواهد شد. چنین تحولی بستگی به سایر متغیرها دارد، اما بدیهی است که رژیمهایی که از پایه مشروعیت دموکراتیک برخوردار نیستند به محض روبه‌رو شدن با بحران عملکردی، مستعد دچار شدن به بحران مشروعیت خواهند بود.

## اصلاحات در ایران

### الف. بحران مشروعیت

جنبش معروف به دوم خرداد با نیت‌مندی ایجاد اصلاحات سیاسی دموکراتیک بر بستر یک بحران مشروعیت شکل گرفت. شواهد تجربی در دسترسی که حاکی از وجود بحران مشروعیت سیاسی‌اند و در این قسمت به آنها استناد می‌شود نتایج حاصل از

«پیمایش ملی ارزشها و نگرشهای ایرانیان» است که در سالهای ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ش انجام گرفته است. مطالعات کمی این پیمایش شامل ارزیابی عملکرد (کارآمدی) حکومت، دسترسی و پاسخگویی، بی طرفی نظام سیاسی، ارزیابی عمومی درباره عدالت اجتماعی و اعتماد به دولت است.

#### ب. تجربه ایران: اصلاحات و مشروعیت بخشیدن

انتخاب سید محمد خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶ش به ریاست جمهوری ایران حتی برای بسیاری از حامیان اش اعجاب انگیز بود. او هشت سال پس از پایان جنگ عراق (۱۳۶۰-۱۳۶۷ش) که کشور تجربه هشت سال «سازندگی» را در دو دوره ریاست جمهوری «مصلحت گرایانه» هاشمی رفسنجانی از سر گذرانده بود به این مقام دست یافت.

رفسنجانی سیاستهای «تعدیل اقتصادی» بلندپروازانه‌ای را بر مبنای کنترل کمتر سخت گیرانه در نرخ مبادلات ارز، سیاستهای مالی لیبرال تر، سرمایه گذاری کلان برای توسعه زیرساختها - همچون ساختن سدهای عظیم، طرحهای آبرسانی، برق، صنایع سنگینی چون فولاد، پتروشیمی، سیمان، آلومینیوم و پالایشگاههای جدید - در پیش گرفته بود. او همچنین کوشید سیاست خارجی‌ای را دنبال نماید که سرآغاز گسترش روابط با اروپا، کشورهای آسیای شرقی و روسیه بود. در این دوره سیاستهای فرهنگی آسان گیرانه تری اتخاذ شد که به صدور مجوز انتشار نشریات مستقل، سرمایه گذاری بیشتر در تفریحات و سرگرمیهای شهری و به طور کلی، محدودیتهای کمتر در سبک زندگی و مصرف کالاهای فرهنگی منجر شد.

در طی پنج سال صادرات ایران سه برابر، و در سال ۱۳۷۲ش به ۲۵ میلیارد دلار بالغ شد. تولید ناخالص داخلی که در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۸ش به طور میانگین سالانه ۰/۵ درصد کاهش یافته بود در طی سالهای برنامه توسعه دوم (۱۳۶۸ - ۱۳۷۲ش) به میانگین ۷/۳ درصد سالانه افزایش یافت. درآمد سرانه پس از یک دهه رشد منفی بعد از ۱۳۶۸ش افزایش یافت. در ۱۳۶۶ش درآمد سرانه ایران به سطح سالهای نیمه دهه ۱۳۴۰ش کاهش یافته بود.

در سیاست خارجی پیشرفتهایی رخ داد. در ۱۳۷۰ش عراق به کویت تجاوز کرد و رهبران ایران تلویحاً از تخریب توان نظامی دشمن دیرینه‌شان به وسیله قوای دشمن دیگرشان استقبال کردند. مناسبات با کشورهای عرب منطقه خلیج فارس، ژاپن، چین و

نیز اروپا گسترش یافت و امیدهای تازه‌ای در فرایند عادی‌سازی روابط با ایالات متحده آمریکا به وجود آمد.

گفتار سیاسی مبتنی بر «بازسازی» با تأکید بر اهمیت رشد اقتصادی، ثبات سیاسی و رونق مادی جایگزین گفتار انقلابی دهه قبل شد که بر ارزشهای تنزه‌طلبانه، زهدپیشگی و خودکفایی و ضرورت مبارزه با شیطان امپریالیست و نگاه به تاریخ همچون میدان دائمی جنگ تأکید داشت.

در عین حال، فضای فرهنگی بازتر از اواخر دهه ۱۳۶۰ این امکان را به گروهی از روشنفکران دینی داد که گفتار خود را که مبتنی بر فهم هرمنوتیکی اسلام بود رواج دهند. در نظر این روشنفکران میان معنای «واقعی» مذهب با تلقی مردم هر عصر از مذهب، تمیز و تفاوت وجود دارد (سروش ۱۳۷۰: ۱۳۱-۱۵۷). هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که معنای «واقعی» مذهب را درک می‌کند. فهم ما از مذهب و همه تفاسیر متون مقدس «عصری» اند و تحت تأثیر وضعیت اجتماعی‌ای هستند که ما در آن به سر می‌بریم. جست‌وجو برای دریافتن فهم معنای «واقعی» مذهب و تعالیم آن کاری مداوم و پایان‌ناپذیر است و همواره باب تجدیدنظر و نقد و صورت‌بندی مجدد در آن باز است. هیچ حکم نهایی در این باره که تعالیم مذهبی به چه «شکل اجتماعی» و به‌ویژه به چه شکلی از حکومت می‌انجامند وجود ندارد (کدیور ۱۳۷۷). علت اصلی متهم شدن روشنفکران دینی به «تقدس‌زدایی» از تعالیم مذهبی و گفتارهای مذهبی برآمده از آنها همین اندیشه‌هایشان است.

همه اینها در کنار «نقد ایدئولوژیک» دین (سروش ۱۳۷۲: ۱۵۵-۹۸). راه را برای به چالش کشیدن گفتار انقلابی که طی سالهای دهه ۱۳۵۰ش گسترش یافته بود و در طی سالهای جنگ کاملاً مسلط شده بود، هموار کرد.

با همه اینها، خط مشی‌گذارهای اقتصادی بدون دوراندیشی، عملکرد ضعیف و مدیریت نادرست منابع اقتصادی کار را به بحران و آشوب کشاند. بدهیهای خارجی کوتاه‌مدت و بلندمدت ایران، که طی سالهای جنگ هیچ‌گاه به بیش از ۱۰ میلیارد دلار بالغ نشده بود، طی ۵ سال به ۳۰ میلیارد دلار رسید و نرخ تورم به رقم بی‌سابقه ۴۹/۴ درصد رسید.

مشکلات اقتصادی برآمده از برنامه‌های «تعدیل اقتصادی» به همراه سرخوردگیهای سیاسی موج تازه‌ای از شورشهای شهری را در شهرهای بزرگی چون مشهد، اراک، قزوین و اسلام‌شهر به راه انداخت.

برنامه‌های آزادسازی اقتصادی رفسنجانی موجب قطبی‌شدن فضای سیاسی شد و طرح‌های او برای خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، جذب سرمایه‌های خارجی، ترغیب ایرانیان ثروتمند خارج از کشور به شروع کسب و کار در ایران، و تلاش‌های دولت‌اش برای کاستن از حجم سوبسیدهای دولتی، دست‌کم در اوایل برنامه‌های تعدیل اقتصادی، با مقاومت شدید «چپ اسلامی» و سپس در اواخر نخستین دوره ریاست جمهوری‌اش با مخالفت جناح‌های محافظه‌کارتر داخل نظام روبه‌رو شد.

در آن وقت گفته می‌شد که خصوصی‌سازی در زمانی که «نسل انقلاب» قدرت کافی برای هدایت آن را ندارد موجب تضعیف حاکمیت نظام می‌شود. در همان زمان انتقادات شخصی نیز متوجه سیاست‌های باز فرهنگی‌ای شد که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت محمد خاتمی، در حوزه‌های سینما، مطبوعات، موسیقی و نشر کتاب در پیش گرفته بود. بیش از همه سیاست‌های تجددگرایانه و از نظر فرهنگی متساهلانه‌تر شهرداریها مورد حمله واقع شدند، زیرا فضایی گسترده‌تر برای ارائه تولیدات فرهنگی متنوع‌تر به وسیله برخی روشنفکران مذهبی منتقد، هنرمندان و روشنفکران فراهم می‌آوردند. منتقدان بر آن بودند که بخش فرهنگی تازه پاگرفته تهدید است و با توطئه «تهاجم فرهنگی» غرب که «قدرت‌های خارجی» صحنه‌گردان‌اش بودند پیوند خورده است.

تز «تهاجم فرهنگی» بر آن بود که «نقشه‌های امپریالیستی» از طریق «سرپل»‌های داخلی، یعنی روشنفکران و سیاستمداران داخلی که به رعایت سنن فرهنگ بومی تظاهر می‌کنند اما عمیقاً به «ارزش‌های غربی» وفادارند اجرا و اعمال می‌شود. اینگونه افراد حتی ممکن است در صف انقلابیون نیز دیده و یافت شوند. در میان آنها ممکن است افرادی همچون یلتسین، هاول و ویولتا چومورو به چشم بخورند.

در واقع دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۳۷۲-۱۳۷۶ش) دوره شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های مکرر و سرکوب و سرخوردگی بود. همه وزرای اصلاح‌طلب کابینه او یا مورد استیضاح مجلس قرار گرفتند یا خود از کار کنار رفتند و استعفا دادند. استعفای خاتمی در آن وقت رویداد سیاسی مهمی بود. برنامه‌های آزادسازی اقتصادی نیز ناکام ماندند و این‌بار تحت عنوان «برنامه‌های تثبیت اقتصادی» سیاست‌های کنترل قیمت، چندگانگی نرخ ارز و کنترل‌های سخت مالی و پولی در پیش گرفته شدند.

ابتکارات او در سیاست خارجی نیز چندان موفقیتی نیافت: به دنبال اختلافی که با چند کشور اروپایی پیش آمد و منجر به پدید آمدن اختلاف با کل اتحادیه اروپا شد همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا به‌جز یونان سفیران خود را از ایران فراخواندند.

تظاهرات خیابانی علیه «توهین به مقدسات»، و یا علیه سیاستهای وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به خاطر اعطای مجوز به فیلمهایی که «خلاف عفت عمومی» به شمار می‌رفتند و یا علیه روزنامه‌ها، نویسندگان و ناشرانی که مقالات، کتابها، و یا کاریکاتورهایی را منتشر می‌ساختند که مغایر شئون و اصول حاکمه قلمداد می‌شدند، برپا گردید.

نکته مهم این بود که همه این تحولات نشانه اختلافات عمیقی بود که در درون رژیم پدید آمده بود. در اواخر دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی درگیرها و لحن انتقادات علیه او و سیاستهای بازسازی اش شدت می‌یافت.

دستگاه قضایی، مدیران ارشد دولت او را فرامی‌خواند که از همه مهم‌تر فراخواندن شهردار تهران و مدیران مناطق آن بود که بسیاری از آنها بعداً، در نخستین سال ریاست جمهوری خاتمی به زندان رفتند.

رسانه‌های وابسته به جناح محافظه‌کار کم‌کم اعضای خانواده رفسنجانی را نیز به زیر ضرب نقد گرفتند و آنها را به سوءاستفاده از امکانات دولتی، «زیاده‌لیبرال» بودن، سودجویی از ارتباطاتشان با اعضای دولت و از این قبیل که البته پُر بیراه هم نبود متهم کردند. در عمل فائزه رفسنجانی به واسطه گرایشهای فرهنگی بازتر و انتقادات شدیدی که به وسیله رسانه‌های محافظه‌کاران علیه او صورت می‌گرفت، ستاره اصلی انتخابات مجلس پنجم در زمستان ۱۳۷۴ ش شد.

همه این ناکامیها موجب شد امیدهایی که با انتخاب رفسنجانی در دوره پس از پایان جنگ به اصلاح امور پدید آمده بود به یأس تبدیل شود. اصرار او بر مدرنیزاسیون اقتصادی بدون توجه به اصلاحات سیاسی و همه تحولاتی که پیش از این گفته شد موجب شد که او پایگاه مطمئنی در جامعه و در میان صاحبان قدرت در دیوانسالاری حکومتی نداشته باشد. به بیانی دیگر هاشمی سعی کرد که اقشار و لایه‌های مدرن‌تر مردم را به پایه اجتماعی حامیان نظام سیاسی تبدیل کند، اما کار به آنجا کشید که او هم حمایت لایه‌ها و اقشار انقلابی- مذهبی را از دست داد و هم حمایت طبقه متوسط جدید را. او به واسطه تلاشهایش برای گشودن اقتصاد به روی سرمایه‌های خارجی و خصوصی‌سازی و گرایشهای لیبرالی‌اش در قلمرو فرهنگ، حمایت صاحبان قدرت و نفوذ در دستگاه حاکم و در عین حال به واسطه شکست برنامه‌های اقتصادی و اصلاحات فرهنگی‌اش استقبال عمومی مردم را نیز از دست داد.

به نظر می‌رسید گفتار «نوسازی اقتدارگرایانه» یا آمرانه که عمدتاً بازمانده از دوران پیش از انقلاب بود، جاذبه‌اش را برای بدل شدن به گفتار سیاسی تازه از دست داده باشد؛ گفتاری که می‌بایست بر مفاهیمی چون حقوق سیاسی و جامعه مدنی مستقل تأکید کند و از اوضاع کلی چنین برمی‌آمد که گفتار غالب بعدی در جمهوری اسلامی ایران باشد.

در اواخر سال ۱۳۷۵ش حکومت با چالش برانگیزترین بحران مشروعیت پس از سقوط حکومت پیشین مواجه بود. آراء دور دوم انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری به پایین‌ترین حد رأی‌دهندگی در تاریخ جمهوری اسلامی ایران رسیده بود. از مجموع ۳۲ میلیون نفر دارنده حق رأی تنها ۱۰/۵ میلیون نفر، یعنی ۳۴ درصد به او رأی داده بودند. تعداد کل رأی دهندگان در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۲ش، ۵۴ درصد از مجموع دارندگان حق رأی بود که باز هم در پایین‌ترین حد از ۱۳۵۷ش تا آن زمان بود. نرخ تورم که در ۱۳۶۸ش یعنی نخستین سال ریاست جمهوری هاشمی ۱۹ درصد بود در نخستین سال دوره دوم ریاست جمهوری‌اش در ۱۳۷۳ش به ۴۲ درصد و در سال بعد (۱۳۷۴ش) به رقم بی‌سابقه ۴۹/۴ درصد رسید. در طی هشت سال ریاست جمهوری او میانگین نرخ تورم ۳۱/۹ درصد بود که پیش و پس از انقلاب سابقه نداشت. اوضاع روابط خارجی ایران نیز در پی گذراندن لایحه تحریم ایران - لیبی (ILSA) در کنگره ایالات متحده آمریکا در نخستین دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون که پس از مخالفت دولت ایران با قرارداد صلح اسلو میان اسرائیل و فلسطین، شکست «گفت‌وگوهای انتقادی» که اتحادیه اروپا آن را به قصد بهبودی ماجرای سلمان رشدی آغاز کرده بود؛ و مرتبط دانستن ایران به حملات تروریستی علیه نظامیان آمریکایی در الخبر عربستان سعودی که به وسیله رسانه‌های غربی صورت گرفت رو به وخامت گذارد. همه سفیران اتحادیه اروپا به جز یونان به نشانه اعتراض به عدم پیشرفت در گفت‌وگوی دیپلماتیک تهران را ترک کردند.

تحلیل‌گران مختلف به تغییرات ساختاری که منجر به پیروزی حیرت‌انگیز محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد شده اشاره کرده‌اند. در این زمان حدود نیمی از جمعیت ۶۱ میلیون نفری ایران زیر ۱۹ سال بودند، که نظام ارزشی آنان با نسل قبلی متفاوت بود. طی دو دهه نرخ باسوادان تقریباً دو برابر و میزان فارغ‌التحصیلان دانشگاهها ۳ برابر شده بود.

در حالی که ۱۹ میلیون نفر در مدارس و دانشگاهها مشغول به تحصیل بودند، امید دستیابی به شغل و زندگی راحت در آینده روزبه‌روز کاهش می‌یافت. در دوره ۲۵ ساله پس از انقلاب ۱۳۵۷ش درآمد واقعی سرانه در ایران به‌طور متوسط یک‌درصد کاهش یافته بود. نرخ بیکاری در آستانه انتخابات ۱۳۷۶ حدود ۱۱ درصد بود، و این در حالی است که این نرخ در مورد جمعیت زیر ۳۰ سال حدود ۳۰ درصد بود. (ربیعی ۱۳۷۰: ۳۱۶؛ عبدی و رضایی ۱۳۷۷).

کوششهایی که طی دهه ۱۳۶۰ش برای بسیج در زمان جنگ صورت گرفته بود گسترش دامنه برد رسانه‌ای دولت را ضروری ساخته و این باعث شده بود که در ۱۳۷۶ش دورترین نقاط کشور زیر پوشش رادیو و تلویزیون قرار داشته باشند. همچنین انقلاب ارتباطات/ اطلاعات در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ش و مسلماً فضای بازتر فرهنگی و سیاسی سالهای نخست ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی که به‌طور چشمگیری انتظارات و توقعات مردم را بالا برده بود این امکان را فراهم ساخت تا مردم ایران و به‌ویژه جوانان تصویری از زندگی مردم سایر نقاط جهان و به‌ویژه کشورهای همسایه به دست آورند.

همان‌طور که جدول زیر نشان می‌دهد مقایسه شاخصهای زندگی در ایران با کشورهایی که در سالهای انقلاب از سطح مشابهی در توسعه برخوردار بودند حقایق و نتایج تلخی را آشکار می‌سازد.

تولید ناخالص داخلی سرانه بر مبنای برابری نرخ قدرت خرید براساس دلار

نام کشور	۱۹۷۷	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۱۹۹۹
ایران	۳۳۲۵	۲۸۶۲	۳۸۹۷	۵۵۳۱
ترکیه	۲۰۰۹	۲۵۱۹	۴۸۴۶	۶۳۸۰
مالزی	۱۵۴۱	۲۴۱۲	۴۷۶۳	۸۲۰۹

سرانه تولید ناخالص داخلی در ترکیه، کره و مالزی در حوالی سالهای انقلاب از ایران کمتر بود. همه این کشورها اکنون به سطح کشورهای تازه صنعتی شده دست یافته و درآمد حاصله از صادرات صنعتی‌شان از مجموع درآمدهای خارجی ایران بیشتر شده بود (World Bank, 2004).

در اردوگاه محافظه‌کاران نیز یک برآورد نادرست درباره نتیجه انتخابات وجود داشت. نارضایتی توده‌ای در سطح اجتماعی، به همراه شفافهای پرنشدنی در بالا، بار



دیگر راه را برای یک جنبش اجتماعی توده‌ای برای حمایت از خاتمی هموار ساخت. این جنبش را دانشجویان، فعالان به حاشیه رانده‌شده از نخبگان انقلابی دهه نخست پس از انقلاب، فعالان محلی مستقل در شهرستانها، روزنامه‌نگاران و روشنفکران پدید آوردند که بعدها، اگرچه بدون برنامه و به صورت شتابزده، دفاتر هماهنگی (ستادهای) انتخاباتی خاتمی را تشکیل دادند.

خاتمی خود در ابتدا تردید داشت که کاندیدا شود زیرا باور داشت که در ساختار رسمی و واقعی قدرت در ایران رئیس‌جمهور فاقد اختیارات لازم است، البته او پس از مشاوره‌ها و فشارهایی که از جانب فعالان رادیکال‌تر دهه اول انقلاب بر او وارد شد، به این کار تن در داد. استدلال آنها این بود که شرکت در انتخابات و معرفی کاندیدایی با گذشته‌ای دور از فساد، نیروهای مخالف را قادر می‌سازد که بخش مهمی از آراء را جلب و در عین حال از فرصت مبارزات انتخاباتی برای تشکیل هسته حزبی فراگیر استفاده کنند. بر این اساس خاتمی پذیرفت که کاندیدای ریاست جمهوری شود. اما به محض اینکه حرکت شتاب گرفت تصویر به حدی تغییر یافت و حمایت از او آنقدر گسترده بود که ممکن نبود جلوی موج را گرفت. مبارزات انتخاباتی رسانه‌های محافظه‌کاران نیز به نفع طرفداران خاتمی شد. تنها دو هفته پیش از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ش نظرسنجی‌هایی که به وسیله پژوهشگران نزدیک به اردوگاه خاتمی در تهران و سایر شهرهای بزرگ برگزار شد نشان داد که تفاوت خاتمی با رقیبانش بسیار است، اصلاح‌طلبان متوجه نبودند که این طرز پیروزی چه تأثیر عظیمی بر آینده سیاسی‌شان خواهد داشت. عجیب نبود که نتیجه انتخابات تا به این حد شگفتی‌برانگیز باشد. از آنجا که اصلاح‌طلبان قادر نبودند برنامه‌ای فراگیر و جامع برای اداره کشور در فضای سخت پرمطالبه‌ای که بر اثر اوج گرفتن سطح مطالبات پدید آمده بود ترسیم کنند، غافلگیر شدند. آنها توان تشکیلاتی و سازمانی لازم را برای تبدیل نارضایتیهای گسترده توده‌ای به نیروی مؤثر سیاسی‌ای که از آن بتوان در چانه‌زنیها در سطح بالای سیاسی بهره گرفت در اختیار نداشتند؛ همچنین آنها فاقد دیدگاه نظری و بصیرت کافی برای یک گذار تدریجی و گام‌به‌گام به دموکراسی بودند و سرانجام اینکه آنها نتوانستند با یکدیگر برسر یک برنامه کار حداقلی برای اصلاحات اقتصادی و سیاسی به توافق برسند. ماهیت توده‌ای جنبش اصلاحی و ائتلاف گسترده‌ای که در پی پیروزی اصلاح‌طلبان به

مناصب قدرت دست یافته بودند، تقسیمات و اختلاف آرای عمیقی که در اردوی اصلاح‌طلبان و نیز در کل جامعه جاری بود را پنهان می‌کرد.

چارلز تیلی حق داشت که بگوید «انتخابات اعتراضی» به طرق مختلف موجب برانگیخته شدن جنبشهای اجتماعی می‌شوند. اینگونه انتخابات اهمیت تعداد و فضای آزادی بیان را برجسته می‌کند و گردهم‌آوردن بیشتر جمعیت، نتیجه چنین انتخاباتی است. آنها همچنین موجب قطبی شدن افکار عمومی بر مبنای گرایش به برنامه‌های سیاسی رقیب برای اداره کشور می‌گردند. حال آنکه، حفظ جنبش اجتماعی در طول زمان مستلزم منابع دیگری از قبیل سازمان، طرفداران پروپاقرص و منضبط، تشخیص درست مسائل، طرح و ترسیم دورنماها و نیز حدی از ارتباط منظم و روشمند با پایه‌های اجتماعی جنبش مردمی‌ای، که طی مبارزات و رقابتهای انتخاباتی پدید آمده بود، می‌باشد. اما اصلاح‌طلبان فاقد چنین منابعی بودند.

پس از پیروزی شگفتی‌برانگیز خاتمی بسیاری چیزها به‌طور موقت بهبود یافت. موقعیت ایران در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی به‌طور چشم‌گیری بهتر شد. مناسبات بهتر با عربستان سعودی و سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس به حل و فصل بسیاری از مشکلات داخل آپک کمک می‌کرد و توافقاتی بر سر سهمیه‌های نفتی به دست آمد، البته همه اینها هم‌زمان شد با تقاضای بیشتر برای نفت. بالاگرفتن مشکلات سیاسی در عراق باعث شد قیمت نفت به حدود ۲۰ دلار در هر بشکه برسد. مذاکرات با اتحادیه اروپا بر سر مسئله سلمان رشدی به نتیجه رسید و روابط با انگلستان به حال عادی بازگشت. اتحادیه اروپا «گفت‌وگوهای سازنده» اش را بر سر مسائل سیاسی و تجاری که این بار چندان انتقادی نبود از سر گرفت. خاتمی در نخستین ماه‌های ریاست جمهوری‌اش در مصاحبه‌ای با سی.ان.ان «گفت‌وگو» با «مردم امریکا» را برای «برچیدن دیوار بی‌اعتمادی» آغاز کرد. واکنش امریکا در وهله نخست چندان رضایت‌بخش نبود، زیرا دولت کلinton خواهان ادامه تحریم علیه ایران بود. صرف بیان میل به بهبود و روابط با امریکا از زبان اصلاح‌طلبان ایرانی بهانه‌ای به دست مخالفان محافظه‌کارشان داد که اظهارات سردمدار «استکبار جهانی» را دال بر «طرحهای امپریالیستی» برای دل بردن از «لیبرالهای ساده‌دل وطنی» بخوانند.

تنها در اواخر دوره دوم ریاست جمهوری کلinton بود که وزیر امور خارجه ایالات متحده در سخنانی، تأسف عمیق‌اش را از مداخله‌های ایالات متحده در امور داخلی

ایران ابراز داشت؛ از جمله ایفای نقش در کودتای ۲۸ مرداد علیه نخست‌وزیر محبوب ملت ایران، دکتر محمد مصدق و فروش تسلیحات به رژیم شاه در سالهای دهه ۱۳۵۰ش و چشم‌پوشاندن از سابقه‌اش در نقض حقوق بشر. این پیغام، مثل پیغام خاتمی، هیچ حاصلی نداشت جز آنکه موضوع جدیدی به موضوعات متعدد مورد اختلاف اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران برسر مسائل سیاست داخلی افزود.

شاید مهم‌ترین دستاورد خاتمی فضای بازی بود که پیروزی او به روی مطبوعات آزاد و انتقادگر گشود. یک سال پس از ریاست جمهوری او تیراژ روزنامه‌های ایران بیش از دو برابر شد و به دو میلیون نسخه در روز بالغ گردید. اصلاح‌طلبان در نتیجه افزایش محبوبیت‌شان توانستند در انتخابات شوراهای شهر (۱۳۷۷ش) و مجلس (۱۳۷۸ش) با اکثریت مطلق پیروزی را به دست آورند.

#### ج. استراتژیهای اصلاح‌طلبان

در دو سال نخست، استراتژی عمده اصلاح‌طلبان «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» بود. چانه‌زنی در بالا بر عهده خاتمی گذاشته شده بود که با حسن‌نیت تلاش می‌کرد به محافظه‌کاران بقبولاند دموکراسی و حاکمیت قانون بهترین ضامن امنیت بلندمدت و بقای حکومت می‌باشند. روش او از جمله، شامل گفت‌وگوی خصوصی با آنان بود.

فشار از پایین در اصل دو معنا می‌توانست داشته باشد: افشاگری رفتارهای نادرست از طریق رسانه‌ها که به واسطه آزادی بیشتر رسانه‌ها مقدور و ممکن شده بود و اعتراضات محدود به وسیله جنبش دانشجویی که تنها سازمان نسبتاً متشکل، اگرچه بسیار بی‌جان، جنبش اصلاح‌طلبی بود.

این شگردها تنها حدود یک سال کارایی داشت، اما پس از حمله به خوابگاه دانشجویان و دستگیریهای متعاقب آن و محاکمه فعالان دانشجویی و تعطیل و توقیف دسته‌جمعی مطبوعات اصلاح‌طلبان و برچیدن زیرساختهای رسانه‌ای جنبش اصلاحات طی یک دوره زمانی روشن شد که استراتژی یاد شده به فرجام کارآمدی‌اش رسیده است.

در تابستان ۱۳۷۸ش، همه امیدها به مجلسی معطوف شد که اکثریت بزرگی از اصلاح‌طلبان آن را در دست داشتند. مجلس اصلاح‌طلب به‌رغم موانع بسیاری که برای قانون‌گذاری دموکراتیک بر سر راه داشت توانست با شفافیت بی‌سابقه‌ای عملکرد دستگاه‌های دولتی در ایران را زیر نظر بگیرد.

مجلس ششم قوانین بسیاری به تصویب رساند که پیامدهای دراز مدتی بر مسائل سیاسی داشت. از جمله می‌توان به قانون سرمایه‌گذاری خارجی اشاره کرد. آخرین قانون سرمایه‌گذاری خارجی در ایران در دهه ۱۳۳۰ش از تصویب مجلس گذشته بود و همه تلاش‌های پیشین برای تغییر آن با مقاومت شدید تاجران ذینفع و بانفوذ و سایر انحصارگران درون تشکیلات دولتی و حکومتی روبه‌رو شده بود. این قانون، دست‌کم به صورت رسمی و روی کاغذ، چارچوب عملی‌تری برای جذب سرمایه‌های خارجی و انتقال فناوریهای جدید فراهم می‌کرد.

مجلس ششم همچنین قانون نظام صنفی را به تصویب رساند که از فشار بسیاری از مداخلات دولت در کسب و کار، مشاغل و تخصص‌های کارآفرینان طبقه متوسط، مهندسان، وکیلان، مشاوران حقوقی، پرستاران و حسابداران خبره می‌کاست. از لحاظ تنظیمات بودجه‌ای هم این مجلس اقداماتی در پیش گرفت تا مصرف درآمدهای حاصل از نفت به وسیله دولت را تنظیم و قاعده‌مند کند که از آن میان باید به ایجاد «صندوق ذخیره ارزی» اشاره کرد که محدودیتهای سالانه‌ای برای هزینه کردن درآمد نفت که بر اثر نوسانات بازار جهانی پیش می‌آمد، ایجاد می‌کرد. قوانینی نیز برای تنظیم جبران کسری بودجه و اعطای وام‌های کم‌بهره به شرکتهای دولتی تصویب گردید. البته شورای نگهبان مانع تصویب قوانین اصلی مربوط به اصلاحات سیاسی می‌شد. مهم‌ترین لایحه در این زمینه لایحه اصلاح قانون انتخابات بود؛ لایحه دیگر رئیس‌جمهور را مجاز می‌داشت که در مورد نقض اصول قانون اساسی «اخطار قانون اساسی» بدهد و به او این قدرت را می‌داد که موارد نقض را به دادگاههای مستقل ارجاع دهد؛ این دو لایحه به «لوائح اختیارات رئیس‌جمهور» مشهور و موسوم شد. شورای نگهبان با لوائح و طرحهایی که به منظور محو تبعیض علیه زنان ارائه می‌شد نیز مخالفت می‌کرد.

در تابستان ۱۳۸۰ش حتی پس از پیروزی قاطع خاتمی در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری‌اش با کسب ۷۰ درصد آرای مردم اوضاع چندان تغییر نکرد. روشن بود که استراتژی مبتنی بر ترکیب فشار افکار عمومی و چانه‌زنیهای بوروکراتیک در بالا همه ظرفیت‌اش را به کار برده است. این نکته طی دو سالی که خاتمی نتوانست «لوائح دوگانه‌اش» را در مورد اصلاحیه قانون انتخابات و لایحه اختیارات رئیس‌جمهور به تصویب برساند کاملاً روشن شد.

تغییر استراتژی در دستور کار قرار گرفت اما اصلاح‌طلبان هرگز نتوانستند بر سر یک برنامه عمل منسجم به اجماع برسند. دو استراتژی دیگر در آن زمان مطرح بود و به بحث گذاشته شد که به خوبی نشان می‌داد اشتقاق در میان اصلاح‌طلبان بسیار جدی است. ضمن اینکه هردو استراتژی در واقع، رسیدن به نوعی توافق با محافظه‌کاران را غیرممکن می‌دانست. نقطه عزیمت اصلی یکی از آنها نقد نظری مبانی جنبش اصلاح‌طلبی در ایران بود. روشنفکران دینی یک قرن کوشیده بودند که دین و دموکراسی را با هم سازش دهند، اما به نظر این گروه این کوشش به بن‌بست رسیده بود. اینان وظیفه روشنفکران را در این می‌دانستند که تعالیم مذهبی را به گونه‌ای اصلاح کنند که با دموکراسی سازگار شود، زیرا روشنفکران نمی‌توانند تعیین کنند که دین چیست و معنای واقعی تعالیم آن کدام است. روشنفکران مجاز به این کار نیستند. وظیفه روشنفکران تلاش برای رسیدن به دموکراسی به مثابه برنامه‌ای برای تنظیم کنشهای متقابل در حوزه سیاست است. پروژه دموکراسی باید پیشرو و مستقل از مذهب باشد.

این نظریات در واقع نقدی است بر آموزه «مردم‌سالاری دینی» خاتمی و عملاً به معنی نافرمانی از قوانین جاری و توسل به تاکتیکهای نافرمانی مدنی برای تغییر تدریجی و غیرخشونت‌آمیز نظام سیاسی از طریق به‌کار گرفتن نیروی فشار سازمانهای جامعه مدنی و روشنفکران ناراضی. واقعیت این است که در دولت رانتی چنین سازمانهایی وجود ندارند (و اگر هم وجود داشته باشند) چندان توجهی به نظریه یاد شده ندارند.

استراتژی مطرح دیگر به نام «خروج از حاکمیت» معروف شد.

محور این نظریه در واقع مفهوم «عدم تناسب» میان قدرت و مسئولیت در ساختار سیاسی ایران بود. در این ساختار بخشهای غیرانتخابی، قدرت بسیاری را به‌طور متمرکز در اختیار خود نگاه داشته‌اند بی‌آنکه در قبال تصمیمات‌شان پاسخگو باشند. اینان بر آن بودند که بن‌بست کنونی در ایران، بن‌بستی حقوقی نیست و ماهیت سیاسی دارد و اردوگاه محافظه‌کاران را نمی‌توان با «استدلالهای حقوقی» به این قانع کرد که قدرت باید پاسخگو و مشروع باشد و برپایه اجماعی همگانی قرار گیرد و از آنجا که تنها زور می‌تواند توان و تناسب فعلی قدرت را میان محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان تغییر دهد و اصلاح‌طلبان هم تحت هیچ شرایطی نمی‌خواهند به زور توسل جویند تنها راه خروج از

بن‌بست کنونی، استعفای دسته‌جمعی از همه مسئولیتهای دولتی و واگذاری همه مسئولیتها به محافظه‌کاران است تا آنها خود اداره دولت را برعهده گیرند و در قبال مردم پاسخگو باشند. (عبدی ۱۳۸۲: ۷۷-۸۱)

معنای عملی این استراتژی فراخوان همه مردم به فراندوم برای اصلاح قانون اساسی فعلی است که همه اشکال مخالفت‌های فراقانونی را پس گیرد و راه را برای حاکمیت کامل مردم بگشاید. در دید این گروه حداقل فایده این استراتژی این بود که اعتبار جنبش اصلاح‌طلبی را برای آینده حفظ می‌کرد.

بحث بر سر این استراتژیها بی‌آنکه به اجماع بینجامد ادامه می‌یافت و همچنان از میزان محبوبیت اصلاح‌طلبان کاسته می‌شد. ضمن آنکه افشاری هم که به نحوی جزء طرفداران آنها نبودند اما به مخالفت با آنها نیز برنمی‌خواستند را نیز به تدریج به سمت مقابل سوق می‌داد.

اصلاح‌طلبان جایگاه اکثریتی خود را در مجلس از دست دادند و در انتخابات شوراهای شهرهای بزرگ نیز که درصد عظیمی از مردم تصمیم به شرکت نکردن در آن گرفته بودند جایشان را به محافظه‌کاران دادند و سرانجام همین وضع در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ش نیز تداوم یافت. وقایع بین‌المللی نیز در به بن‌بست رسیدن جنبش اصلاحی مؤثر افتادند. واقعه ۱۱ سپتامبر و آنگ عضویت در «محور شیطانی» که دولت امریکا به ایران زد بیش از پیش نغمه تصمیم به «تغییر رژیم» را دست‌کم در ایران و در میان برخی از دولتمردان و مخالفان به اذهان متبادر می‌ساخت.

این وضع اصلاح‌طلبان را بر سر دوراهه قرار می‌داد و این سؤال را برای آنان پیش می‌آورد که گزینه معقول پیش‌رویشان کدام است. آنان فرزندان انقلاب ۱۳۵۷ش بودند و نمی‌توانستند برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی در کنار هیچ نیروی خارجی‌ای قرار بگیرند.

خاتمی هیچ‌گاه سیاستمداری تندرو نبود و در واقع می‌خواست چهره‌ای انسانی به نظام جمهوری اسلامی ببخشد و در آن شرایط هر حرکت تندی ممکن بود منجر به شورش اجتماعی و لاجرم تهدیدی برای امنیت ملی تلقی شود. بار دیگر سنگینی بار ذهنی «انتخاب میان سلطه خارجی و پذیرش وضع داخلی موجود» در اذهان ایرانیان جولان می‌داد.

واکنش خاتمی عقب‌نشینی تدریجی از برخی خواسته‌های اصلی پیشین‌اش بود. لحن گفتارش تغییر یافت و به سخره می‌گفت که رئیس‌جمهور در جمهوری اسلامی فقط یک تدارک‌اتچی است. او همچنین، به مناسبت‌های مختلف بر برخی از اعضای اصلاح‌طلب مجلس به واسطه «اظهارات افراطی شان» در باب جدایی دولت و حکومت خرده می‌گرفت و نیز روشنفکران اصلاح‌طلب را به خاطر دیدگاهشان در باب سکولاریزاسیون و لیبرالیسم نکوهش می‌کرد. در حالی که به نظر می‌رسید جامعه ایران بار دیگر، و به یقین نه برای مدتی چندان طولانی، از سیاست رویگردان شده، گفتارهای رسمی مشروعیت‌ساز به اقتدار و آمریت دولت و امنیت ملی تحویل می‌یافت. تأکید کاندیداهای محافظه‌کار در انتخابات ریاست جمهوری بازسازی اقتدار و امنیت ملی از طریق «توسعه هدایت‌شده» بود.

### نتیجه‌گیری

امروزه سه «غیبت» فضای سیاسی ایران را رقم می‌زند. با پایان یافتن (موقت یا دائمی) جنبش اصلاح‌طلبی نخستین «غیبت» غیبت گفتاری بسیج‌کننده است. در دوره‌ای که به پیدایش جنبش اصلاحی ختم می‌شد «دموکراسی خواهی» جانشین گفتارهای توسعه و بازسازی اقتصادی شد. اما شکست جنبش اصلاحی به روشنی نشان داد که در غیاب فعالان سیاسی‌ای که براساس منافع روشن مادی، که گروهها را به دلایلی غیر از اتحادها و ائتلافهای موقت سیاسی با هم پیوند می‌زند، نمی‌توان تنها به گفتار دموکراسی که گفتاری بسیار کلی‌تر از آن است که بتواند هویت‌های پایدار سیاسی را شکل دهد اکتفا کرد. به زبان تئوریک فقدان نیروهای اجتماعی غیرالیت در جنبش به‌وضوح مشهود بود.

درواقع یکی از سرچشمه‌های اختلاف و چنددستگی در دوران جنبش اصلاح‌طلبی خلط همین معانی و پرسشها بود که دموکراسی چیست و دموکرات بودن در درون یک جنبش پوپولیست چه معنایی دارد. البته فارغ از معنای مترتب بر این بحث باید به فقدان تحلیل تئوریک متناسب با پیچیدگیهای شرایط ایران اشاره کرد. نگاهی کوتاه به مباحث ارائه‌شده در ابتدای این مقاله به خوبی نشان‌دهنده این کاستی است. تالی منطقی این نقصان، نداشتن تاکتیکهای مناسب بود، ضمن آنکه بیشتر مباحث صرفاً در حوزه‌های روشنفکری صورت می‌گرفت بدون هیچ بحثی از نمایندگی برمبنای طبقات

یا برخی مناسبات اجتماعی مبتنی بر یک پایگان اجتماعی. صرفاً کلی‌گویی‌هایی بود نظیر نمایندگی کردن «مردم» بدون آنکه به شقاق‌های اجتماعی توجه شود و برمبنای آن نوعی بسیج نیروهای اجتماعی مبتنی بر نیازهای آنان صورت گیرد. چنین کلی‌گویی‌هایی صرفاً می‌توانست در فضاهاى روشنفکری کاربرد داشته باشد. تجربه انتخابات اخیر ریاست جمهوری نشان داد که رقیب با شروع گفتمانی از جنس دیگر به سرعت توانست اقشار اجتماعی گرفتار در دغدغه‌هایی از نوع دیگر را جذب کند و این کاری بود که هیچ‌گاه اصلاح‌طلبان به سراغ آن نرفتند.

غیبت دوم، غیبت فعالان سیاسی صاحب اعتبار است. اصلاح‌طلبان هر یک به نحوی اعتبار یکدیگر را زیر سؤال بردند و هر یک دلخوش به حامیانی بودند که در کلیت اجتماعی ایران از وزن قابل محاسبه‌ای برخوردار نبودند.

غیبت سوم عدم توجه به بسیج مبتنی و متکی بر موضوعاتی غیرسیاسی است. بنابراین اصلاح‌طلبان هیچ‌گاه قادر به خلق نهادهایی نشدند که آنها را با سطح زندگی روزمره مردم پیوند بزند و مترتب بر آن فاقد نهادهایی هستند که در اعماق جامعه نفوذ داشته باشد.

نکته دیگر که نزد بسیاری از اصلاح‌طلبان ایران مغفول واقع شد چیزی است که تحت عنوان نیروهای بدیل و امکان رجعت در «ادبیات گذار» مطرح شده است. در قسمتهای قبلی این مقاله دیدیم که بحران مشروعیت به تنهایی موجب اصلاح دموکراتیک نمی‌شود و همان‌طور که بررسیهای یاد شده نشان داده و برخی بر آن تأکید می‌نمایند؛ آنچه ثبات یا بی‌ثباتی یک رژیم را رقم می‌زند مشروعیت داشتن یا نداشتن نظام مسلط نیست بلکه حضور یا غیاب نیروی جایگزین (بدیل) است (Schmitter & Donell, 1986).

ضمناً به‌وضوح مطرح شد که گذار، فرایندی قطعی نیست و می‌تواند به حالت قبل بازگردد، درضمن حتی در صورت موفقیت هم نتایج آن بستگی به ترکیبی از عوامل و به‌خصوص نحوه عمل نیروهای درگیر در این فرایند و نحوه چیدمان نیروها در آغاز دارد. شاید بتوان این نتایج را برمبنای نحوه تعامل استراتژیها و عوامل آن به صورت جدول زیر نشان داد.





برخی از اصلاح طلبان بر این باور بودند که فرایند اصلاحات فرایندی برگشت ناپذیر است. به باور اینان می‌توان و باید از مرحله کنونی گذر کرد. این گذر در شکل رادیکال آن شامل عبور از خاتمی و حتی رسیدن به نوعی جمهوری غیر مذهبی می‌شد. چنین راهبردی نتوانست استراتژی‌ای را انتخاب نماید که تواناییهای اجرای در حیطه امکانات اجتماعی را دارا باشد، اما به عنوان نوعی شقاق در جبهه اصلاح طلبان تأثیر قابل بررسی‌ای را بر روی تحولات ایفا نمود.

### پی‌نوشتها

۱. پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰)، *بحرانها و توالیها در توسعه سیاسی*. ترجمه غلامرضا خواجه سروری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
  ۲. ربیعی، علی (۱۳۷۰)، *جامعه‌شناسی دگرگونی ارزشها*، تهران: فرهنگ و اندیشه.
  ۳. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰)، *رازدانی و روشنفکری*، تهران: صراط.
  ۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲)، *فربه‌تر از ایدئولوژی* تهران: صراط.
  ۵. عبدی، عباس (۱۳۸۲)، *اصلاحات علیه اصلاحات* تهران: طرح نو.
  ۶. عبدی، عباس، علی رضایی و دیگران (۱۳۷۷). *تهران: انتخاب نو* طرح نو.
  ۷. کدیور، محسن (۱۳۷۷)، *حکومت ولایی* تهران: نشر نی.
8. Almond Gabriel & Verba Sydney (1963), *The Civic Culture Princeton*: Princeton University Press.
  9. Beetham David (1991), *The Legitimation of Power*: Palgrave, Macmillan.
  10. Bermeo Nancy (1990), 'Rethinking Regime Change', *Comparative Politics*, Vol. 22, No 3 p. 360
  11. Collier Ruth Berins; Mahoney James "Adding Collective Actors to Collective Actions" *Comparative Politics* Vol. 29, No. 3 Transitions to Democracy: A Special Issue in Memory of Dankwart A. Rustow (Apr)
  12. Habermas J (1994), *The New Conservatism*, Cambridge Polity Press.
  13. Haggard Stephan, Robert Kaufman (1997), "*The Political Economy of Transition to Democracy*" *Comparative Politics*, Vol. 29, No. 3, Transitions to Democracy: A Special Issue in Memory of Dankwart A. Rustow (Apr)
  14. Huntington Samuel P (1984), 'Will More Countries Become Democratic?' *Political Science Quarterly*, Vol. 99, No 2, (Summer).
  15. Linz Juan J (1978), "*The Breakdown of Authoritarian Regimes: Crisis, Breakdown, and Reequilibration*", Baltimore The Johns Hopkins University Press.

16. Linz Juan J. & Stepan Alfred (1996), "*Problems of Democratic Transition and Consolidation*", Johns Hopkins, University Press Baltimore and London.
17. Lipset Seymour Martin (1958), "Some Social Requisites of Democracy; Economic Development and Political Legitimacy" *American Political Science Review*, p. 53 (March)
18. O'Donnell Guillermo & Schmitter, Philippe C (1986), "Transition from Authoritarian Rule Tentative Conclusion about Uncertain Democracies", Johns Hopkins University Press. p 19
19. Rustow Dankwart A (1970), "Transition to Democracy: Toward a Dynamic Model", *Comparative Politics*, Vol. 2, No. 3
20. Schmitter Philippe (1997), "*Still the Century of Corporatism?*"
21. Schmitter and Gerhard Lehbruch, eds. *Trends Toward Corporatist Intermediation*, Beverly Hills: SAGE.
22. Terry Lynn Karl (1990), "Dilemmas of Democratization in Latin America" *Comparative Politics*, Vol. 23, No. 1.
23. Weber Max (1968), *Economy & Society*, New York.
24. World Bank (2004). World Economic Indicators, 2001; Quoted in Management and Planning Organization (ch 2: pp.197-98)



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی